

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اعترافات یک کتاب‌خوان معمولی

آنه فدیمن

ترجمه محمد معماریان





معرفی نویسنده

آنه فدیمن، متولد ۷ آگوست ۱۹۵۳ در نیویورک، روزنامه‌نگار و نویسنده آمریکایی است که در حیطه روزنامه‌نگاری ادبی، یادداشت‌نویسی، شرح حال‌نویسی و زندگی‌نامه‌نویسی فعالیت می‌کند. او در سال ۱۹۹۷ برای کتاب *به چنگ روح می‌افتی و از پا در می‌آیی* برنده «جایزه حلقه منتقدان کتاب ملی آمریکا» و همچنین «جایزه کتاب لس‌آنجلس تایمز» شد. فدیمن نخستین ویراستار مجله کتابخانه کنگره ملی آمریکا بوده است و از پرباقه‌ترین و موفق‌ترین ویراستارهای آمریکا محسوب می‌شود. کتاب *اعترافات یک کتاب‌خوان معمولی* مجموعه‌ای از یادداشت‌های او در این مجله است. برخی از آثار او عبارت‌اند از:

At Large and At Small: Familiar Essays (Farrar, Straus and Giroux, 2007)

Rereadings: Seventeen writers revisit books they love (Farrar, Straus and Giroux, 2005)

The Spirit Catches You and You Fall Down: A Hmong Child, Her American Doctors, and the Collision of Two Cultures (Farrar, Straus and Giroux, 1997)

تقدیم به کلیفتون فدیمن
و آنالی جاکوبی فدیمن
که قلعه‌های اجدادی‌ام را ساختند.

[فهرست]

۹	سخن ناشر
۱۱	یادداشت مترجم
۱۳	پیشگفتار
۱۷	تقدیر و تشکر
۲۱	[۱] وصلت کتابخانه‌ها
۲۹	[۲] لذت درازآلودگی
۳۷	[۳] طبقه عجیب کتابخانه‌ام
۴۵	[۴] غزل را تمسخر نکن
۵۱	[۵] با یک کتاب هرگز چنین کاری نکنید
۵۹	[۶] زنانگی حقیقی
۶۷	[۷] کلمات روی یک صفحه خالی
۷۵	[۸] تو آنجایی!
۸۱	[۹] مسئله His'er
۸۷	[۱۰] درج کدو
۹۵	[۱۱] جوهر ابدی
۱۰۱	[۱۲] شکم چران ادبی
۱۰۹	[۱۳] زیر آسمان چیز جدیدی نیست
۱۱۵	[۱۴] امر کاتالوگی
۱۲۳	[۱۵] قلعه‌های اجدادی من
۱۳۱	[۱۶] شریک شدن در کتک‌کاری
۱۳۹	[۱۷] امپراتوری کتاب‌های جناب نخست‌وزیر
۱۴۵	[۱۸] نثر دست‌دوم
۱۵۱	پیشنهادهایی برای مطالعه
۱۵۵	پی‌نوشت‌ها



سخن ناشر

امروزه، در نظر اهل فرهنگ و اندیشه، افول کتاب خوانی یکی از ملموس ترین بحران های جامعه ماست. هر روز اخبار و آمار جدید و گاه مبالغه آمیزی درباره بحران کتاب خوانی و درصد رو به کاهش کتاب خوان ها می شنویم. گاهی قیمت کتاب عامل روی گرداندن از کتاب خوانی معرفی می شود و گاهی محتوای نامناسب کتاب ها، ترجمه و تألیف های بد و شیوع رسانه های دیجیتال. اما تأمل درباره برخی سؤال ها شاید نگاه ما را به خواندن و چالش اصلی آن تغییر دهد: آیا می توانیم تفاوت بارزی میان خواندن و نخواندن قائل شویم؟ آیا نخواندن، همیشه و در هر حال، آسیب است؟ آیا مشکل بسیاری از خوانندگان بالقوه این نیست که نمی دانند چه کتابی بخوانند؟ آیا بهتر نیست، به جای راهنمایی مخاطبان با رویکردی هنجاری، اشتیاقی برای خواندن مطابق با نگرش شخصی در خوانندگان ایجاد کنیم؟ در مجموعه «خواندن»، به دنبال نشان دادن جنبه هایی از این مسائل هستیم که در بحث های امروزی ما کم رنگ هستند.

اعترافات یک کتاب خوان معمولی روایتی صمیمی، طنز آمیز و موشکافانه از تجربیات زندگی با کتاب است. آنه فدیم، یکی از نویسندگان و روزنامه نگاران معتبر معاصر، در این کتاب، یادداشت هایش درباره کتاب ها را با زندگی اش پیوند داده است و تصویری دوست داشتنی از زندگی با کتاب و آدم های کتاب باز در ذهن خواننده ترسیم می کند. انتشارات ترجمان علوم انسانی در انتخاب و انتشار برخی از آثار این مجموعه از مشورت «نهاد کتابخانه های عمومی کشور» بهره مند شده است. امیدواریم حاصل تلاشمان، پیش از هر چیز، کتاب هایی لذت بخش و خواندنی درباره کتاب ها باشد و عشق به خواندن را جایگزین هراس و اکراه از خواندن کند.

یادداشت مترجم

آنه فدیمن، دانش‌آموخته کارشناسی هاروارد و روزنامه‌نگار و نویسنده باسابقه آمریکایی است که هم‌اکنون، در شصت و چهار سالگی، در دانشگاه ییل ادبیات انگلیسی تدریس می‌کند. تخصص او روزنامه‌نگاری ادبی، یادداشت‌نویسی و زندگی‌نامه‌هاست.

چند ماه پیش اعترافات یک کتاب‌خوان معمولی در میان چند کتاب دیگر، از طرف ناشر، برای بررسی اولیه به من پیشنهاد شد. در میان آن مجموعه، این اثر یکی از دو کتابی بود که تک‌ضرب، تا انتها و کامل، خواندم. فدیمن در این کتاب، بالحنی صمیمی و وطنی ملیح، از تجربه‌های زیسته یک عمر کتاب‌خوانی اش گفته بود و هرچند سال‌ها از نگارششان می‌گذشت، لابد به خاطر حس عمیق و بی‌زمان مطالعه، قدیمی به نظر نمی‌آمدند. گاهی احساس می‌کردم حسی که من نسبت به کتابی داشته‌ام را او شیواتر نوشته است؛ و گاهی به خودم می‌گفتم کاش این حس را هم تجربه کنم. از آخرین دوره ادبیات خوانی فشرده من، پشت پنجره‌های مخزن کتابخانه مرکزی دانشگاه صنعتی اصفهان، سال‌ها می‌گذرد اما چندین جای متن چشم‌هایم را بستم تا این مرز جدید آن طعم قدیمی را از پستوی ذهنم بیرون بکشد. اعترافات یک کتاب‌خوان معمولی متن دشواری داشت که برای فهمیدن منظور بسیاری از بخش‌هایش جست‌وجوهای مفصل ضروری بود.

در میان این مجموعه یادداشت‌ها، سه یادداشت به کلمات انگلیسی و ویژگی‌های اختصاصی آن‌ها در این زبان و بازی‌های زبانی با آن‌ها مربوط‌اند. «لذت درازآلودگی» در باب لغات قلمبه‌سلبه طولانی است؛ «مسئله‌هایش» درباره ضمائر مذکر و مؤنث حرف می‌زند؛ و موضوع «درج کدو» نیز خطاهای ویراستاری در املاي انگلیسی است. انتقال معانی و بازی‌های زبانی در این یادداشت‌ها

دشوارتر از بقیه بود، اما برخی از نکات برای مخاطب فارسی‌زبان نیز می‌توانست شیرین و دلنشین باشد یا جنبه یادگیری ظرایف فرهنگی را داشته باشد. بنابراین این سه یادداشت نیز در این ترجمه آورده شدند.

امیدوارم کسانی که این کتاب به دستشان می‌رسد هم حس خوشایندی از خواندنش داشته باشند.

۰۴۰۴

پیشگفتار

خواهران جان مک‌گاردن^۱، نویسنده ایرلندی، وقتی خردسال بود، هنگامی که کتاب می‌خواند، بند یکی از کفش‌هایش را باز کردند و آن را از پایش درآوردند؛ از جایش تکان نخورد. یک کلاه حصیری روی سرش گذاشتند؛ واکنشی نشان نداد. فقط وقتی صندلی چوبی‌ای که رویش نشسته بود را از زیر پایش کشیدند، به تعبیر خودش، «از کتاب بیدار شد».

«بیدار شدن» درست‌ترین فعل در اینجا است، چون بعضی بچه‌ها از کتاب مثل یک خواب عمیق بیدار می‌شوند؛ شناکنان از چندین و چند لایه آگاهی می‌گذرند تا به واقعیتی برسند که، در مقایسه با وضعیت رؤیاگونی که پشت سر گذاشته‌اند، چندان هم واقعی به نظر نمی‌آید. من از این جنس بچه‌ها بودم. در دوره نوجوانی، با الهام از هاردی^۲، در هر نوبت عاشقی‌ام، پسران را به دامن و کلیم^۳ تقسیم‌بندی می‌کردم. بعد از آن هم، کنار همسر (مردی از جنس کلیم) بر بستری لم می‌دهم که گوشه‌کنارش پُر از کتاب است؛ با این امید که به دنیا آمدن بچه اولم شبیه به صحنه تولد کیتی^۴ در آناکارینا^۵ باشد، اما نگران از آنکه به وضع حمل خانم تینگامی^۶ در اولیور توئیست^۷ شبیه‌تر شود.

1. McGahern

۲. Thomas Hardy: رمان‌نویس و شاعر انگلیسی (۱۹۲۸ تا ۱۸۴۰).

۳. Damon and Clym: دو شخصیت رمان بازگشت قهرمان بومی (The Return of the Native) اثر توماس هاردی. توماسین، زن جوان و معمولی این داستان، در ابتدا دل به دامن می‌بندد؛ مهندس ناکامی که مهمان‌خانه‌دار شده است و با او ازدواج می‌کند؛ اما بعد از او جدا شده و با کلیمت (کلیم) وصلت می‌کند؛ تاجر موفق الماس که به شهرش بازگشته تا آموزگار فقرا و بی‌خبران شود، و همانی است که «بومی» در عنوان کتاب به او اشاره دارد [مترجم].

4. Kitty

6. Mrs. Thingummy

5. Anna Karenina

7. Oliver Twist

زمانی نوشتن این کتاب را آغاز کردم که متوجه ماجرای عجیب شدم: اغلب وقتی درباره کتاب‌ها چیزی می‌نویسند، انگار آن‌ها را شبیه دستگاه نان‌پرشته‌کن می‌بینند: این مدل دستگاه بهتر است یا آن مدل؟ آیا این دستگاه ۲۴،۹۵ دلار می‌ارزد؟ دیگر درباره اینکه ده سال دیگر چه حسی نسبت به دستگاه جدیدم دارم، یا چه حس لطیفی ممکن است نسبت به دستگاه قدیمی‌ام داشته باشم، نکته خاصی نمی‌شود گفت. در این نگاه که خواننده را یک جور مصرف‌کننده می‌بیند (نگاهی که خودم نیز در چندین و چند مرور کتاب همدستش بوده‌ام)، خیلی راحت چیزی را نادیده می‌گیرند که به نظر بطن کتاب‌خوانی است: نه میل به خرید یک کتاب جدید، بلکه نحوه حفظ رابطه‌هایمان با کتاب‌های قدیمی‌مان، که سال‌ها با آن‌ها زندگی کرده‌ایم، که بافت و رنگ و بویشان مثل پوست بچه‌هایمان برایمان آشنایند. ویرجینیا وولف^۱ در *رمان کتاب‌خوان معمولی*^۲ (که عنوانش را از سطری از زندگی گری^۳ اثر ساموئل جانسون^۴ وام گرفته است) از «همه آن اتاق‌هایی» نوشت که «محرتر از آن‌اند که کتابخانه نام بگیرند، اما پُر از کتاب‌اند، جایی که مردم عادی پیگیر خواندن می‌شوند». او گفت کتاب‌خوان معمولی «با منتقد و پژوهشگر فرق دارد. کمتر تحصیل کرده و طبیعت چندان استعدادی به او عطا نکرده است. او برای لذت خود می‌خواند، نه برای کسب معرفت یا تصحیح نظرات دیگران. فراطراز همه این‌ها، با این غریزه پیش می‌رود که با خُرده‌پاره‌هایی که سرراش قرار می‌گیرند، کلیتی خلق کند». این کتاب کلیتی است که سعی کرده‌ام از هزاران خُرده‌پاره تلنبار در طبقات کتابخانه‌ام خلق کنم.

من این هجده یادداشت را ظرف چهار سال نوشتم. یادداشت‌ها در اینجا به ترتیب نگارششان آمده‌اند، به جز دو مورد آخر که جایشان با هم عوض شده است. به واقعیت‌های روایت‌شده در این یادداشت‌ها دست نزده‌ام: مثلاً وقتی درباره ویلیام کانسلر^۵ می‌نوشتم او زنده بود، پس در این صفحات هم زنده است. در طول آن سال‌ها پسر به دنیا آمد، دخترم خواندن یاد گرفت، من و همسرم چهل ساله شدیم، مادرم هشتادساله شد، پدرم نودساله شد، اما کتاب‌هایمان، حتی آن‌ها که پیش از تولدمان چاپ شده بودند، تکان نخوردند. آن‌ها گذر

1. Virginia Woolf

3. *Life of Gray*2. *The Common Reader*

4. Samuel Johnson

۵. William Kunstler: حقوق‌دان و فعال حقوق شهروندی (۱۹۱۹ تا ۱۹۹۵) [مترجم].

زمان را ضبط و ثبت کردند و چون یادآور همهٔ دفعات خواندن و بازخوانی‌شان بودند گذر چندین دهه را منعکس می‌کردند.

کتاب‌ها داستان زندگی‌مان را نوشتند و، با تلمبارشدن روی طبقات کتابخانه (و روی طاقچه و زیر کاناپه و بالای یخچال)، خود به فصل‌های این داستان تبدیل شدند، که نمی‌توانست جز این هم باشد.

آنه فدیمن

تقدیر و تشکر

پنج سال پیش دبیری به نام استفن اسمیت^۱ با من تماس گرفت و پرسید که آیا مایلیم به تأسیس تمدن کمک کنم یا نه. پشت تلفن نمی‌توانستم ببینم که منظورش تمدن (Civilization) با حرف اول بزرگ و کوچ‌نویس است، لذا برای چند لحظه به این فکر فرو رفتم که شاید قرار است رُمولوس^۲ آخرالزمان باشم؛ از پشت میزم فراخوانده شده‌ام تا از پستان ماده‌گرگی شیر بنوشم و وحشی‌ها را شکست دهم. هرچند حقیقت دور از تخیلات من بود، شباهت‌هایی هم داشت. در مدت خوشایند کارم در تمدن (مجله کتابخانه کنگره)، آنجا به نظم یک آرمان‌شهر آمد. قوای مصدرهای گسسته و صفت‌های مبهم به دروازه‌هایمان هجوم می‌آوردند، ولی با اینکه صدای ضربات دژکوب‌های ویرانگرشان را می‌شنیدیم، دیوارهایمان ضخیم بودند و کلان‌شهر کوچکمان امن.

وقتی به اسمیت گفتم می‌خواهم ستونی با عنوان «خواننده معمولی» بنویسم، بی‌درنگ پاسخ مثبت داد. گفت بی‌خیال گزارش‌نویسی شوم و درباره خودم بنویسم، حکمی که در ابتدا دلهره‌آور بود اما در نهایت برایم رهایی بخش شد. مقالات حاصل (که برخی را تغییر نام داده‌ام، طولانی‌تر کرده‌ام یا در آن‌ها دست برده‌ام) به این کتاب تبدیل شدند. استفن اکثرشان را ویراستاری کرد، آن هم با چنان مهارت تیزبینانه‌ای که گاه و سوسه می‌شدم کلمات خودم را دور بریزم و حاشیه‌نگاری‌های او را منتشر کنم.

همچنین مایلیم از کارمندان مجله تمدن تشکر کنم (از لی ادmondز، گرچن ارنستر، ریچل هرتیگان، الیزابت هایتاور، آرون متز، کیتی اوهاران، دیانتا پارکر، دیوید واین، و چارلز ویلسون)

1. Stephen G. Smith

۲. Romulus: یکی از دو برادر بنیان‌گذار شهر رُم در اساطیر رومی [مترجم].

که واقعیت‌های مطرح‌شده در این مقالات را کاویده و صحت‌سنجی کردند. ویلیام میلز، از «مؤسسه پژوهش‌های قطبی اسکات» در کمبریج انگلستان، اطلاعاتی دربارهٔ اردوگاه سر رابرت فالکون اسکات در قطب جنوب به من داد؛ کرولین چادویک، از «مرکز هنرهای کتاب در نیویورک سیتی»، برایم توضیح داد مجلدی که از مادر بزرگم به ارث برده بودم چطور چاپ و صحافی شده بود؛ و پی. جی. ویلیامز، از «کتابخانه سنت دینیل» در هاواردن (ولز)، محتوای مفیدی دربارهٔ کتابخانهٔ گلدستون برایم فرستاد.

در انتشارات «فرار، اشتراوس و ژيرو»^۱ شانس یارم بود که زیر پرورال دبیری جانانتان گلاسی^۲ و ناتاشا ویمز^۳ پناه بگیرم. سوزان میچل و جانانتان لیپینکات درون و بیرون کتاب را زیبا کردند. پس از نمونه‌خوانی توسط کارلا رگانلد، فهمیدم آن‌قدرها هم که فکرمی‌کردم نمونه‌خوان خوبی نیستم.

آدام گودهارت^۴ با زبردستی چندین مقاله را ویراستاری کرد، محتوایی پیشنهاد داد و بی‌شمار ساعت دربارهٔ کتاب‌ها با من حرف زد. چندین دوست دیگر هم به تماس‌های تلفنی‌ام عادت کرده بودند: «آیا گوشه‌های ورقه‌های کتاب‌هایت را تا می‌کنی؟» «آیا معنی opopanax را می‌دانی؟» «چه کتاب‌های ناپاکی را از طبقات کتابخانهٔ والدینت می‌دزدیدی؟» بیل آبرامز، راس بافمن، چارلز بل، لورنس برگین، جان بتل، سارا بتل، لیزا کُلت، سندی کُلت، بایرون دوپل، لارس انگل، راب فارنزورث، کمپبل گیسلین، اریک گیبسون، پائولا گلاتز، پیتز گردجنسکی، مگی هیونور، کتی هلوب، راندا جانسون، پپه کارمل، سوزان مک‌کارتی، چارلی مانهیم، مارک اودانل، دن اوکرت، ژولی سالامون، کتی شولز، کرول وایتمور، و شری یینگست با وقار به پرسش‌هایم جواب دادند. جان بلکمن و ماد گلیسون بیش از سهم خود در بازجویی‌هایم از آن‌ها به من کمک کردند و به قدر کافی مهربان بودند که غرولند نکنند. گری هاوُلند، رابرت لسچر، برایان میلر، باربارا کوارمبی، کرول سندویک، فرانسیس استید سلرز، و به‌ویژه مانیکا گریگوری انواع و اقسام کمک‌ها را به من کردند. دوستان عزیزم جین کاندون و لوآن واکراز آغاز تا پایان مشوق من بودند، چنانکه بیش از بیست سال است که در تمام پروژه‌هایم تشویقم می‌کنند.

1. Farrar, Straus and Giroux
2. Jonathan Galassi
3. Natasha Wimmer
4. Adam Goodheart

خانواده‌ام مرکز این کتاب‌اند. امیدوارم وقتی بزرگ‌تر شدند، هنری مرا ببخشند که فاش کردم قسمتی از شب به‌خیر ماه را خورده است؛ و سوزانا از اینکه گفتم فکر می‌کرد خرگوش در حال استراحت درباره‌ی یک خرگوش خوابالو است چیزی به دل نگرفته باشد. در بین لذت‌هایم در مقام یک والد، کمتر چیزی به پای تماشای صورت کودکانم می‌رسد وقتی که یک کتاب جدید را برای اولین بار باز می‌کنند.

من و همسرم، جورج هاوگلت، با کتاب‌ها عشق نثار همدیگر کردیم و کتابخانه‌هایمان و خویشتن‌هایمان را به وصلت همدیگر درآوردیم، که در هر دو مورد چقدر خوشبخت بوده‌ام! جورج توجه و پیراستارانه‌ی دقیق و زیرکانه‌اش را نثار تک‌تک کلمات این کتاب کرد، الهام‌بخش بسیاری از آن‌ها بود و مهم‌تراز همه این‌که، خواه در گزند کنیون یا در خانه‌ی پُراز کتابمان در نیویورک سیتی، این کتاب را با من زندگی کرد. آنچه او یک بار در صفحه‌ی تقدیمی‌ی یک کتاب برایم نوشت اینجا با عشقی که همواره عمیق‌تر می‌شود برایش می‌نویسم: «این کتابِ توهم هست، چون زندگی‌ام نیز مال توست».

رابطه‌ام با کتاب‌ها در مقام یکی از اعضای تیم «دانشکده‌ی فدیمن» آغاز شد، آن گروه چهارنفره‌ی شکست‌ناپذیر که حتی یک قسمت از کالج‌باول را هم از دست ندادند و هنوز با هم فهرست‌های غذا را غلط‌گیری می‌کنند. اگر می‌خواستیم لذات زندگی را رتبه‌بندی کنم، صحبت درباره‌ی کتاب‌ها با برادرم و والدینم جایی نزدیک صدر جدول داشت. کیم نه تنها چهره‌ی برجسته‌ای در چندین مقاله‌ی این کتاب است، بلکه همه‌ی کلمات پیش‌نویس را هم خواند و پیشنهادهایی عالی داد. مادر و پدرم که این کتاب به آن‌ها تقدیم شده است، وقتی بچه بودم، ده‌ها هزار صفحه را بلند برایم خواندند و با هر هجا اشتیاقشان به کتاب‌ها را نیز به من منتقل کردند. چون هر دوی آن‌ها نویسنده‌اند، ساده می‌توانستند امیدها و آرزوهای ادبی‌ام را زیر وزن دستاوردهای بی‌ظنیر خود له کنند، اما زندگی چنان پیش رفت که دقیقاً عکس آن عمل کردند. بدون آن‌ها، من نه خواننده بودم و نه نویسنده و از آن‌ها برای این دو و بسیاری هدایای دیگر ممنونم.